



در بخش پیش: چرا بعضی از جوانان، پس از انقلاب به کژی متمایل شده‌اند؟! «

گفتیم: بیشترین کوشش استعمارگران و مزدورانشان، این بوده که آگاهی و بینش صحیح را از مردم بگیرند. و با تجزیه و تحلیل به این نتیجه دست یافتیم که: با توجه به وضع محیط خانواده‌ها، دبستانها، دبیرستانها، دانشگاهها و اصل برنامه فرهنگ‌های بیگانه نوجوان و جوان، نه از اسلام به معنی واقعی خبردار می‌شوند و نه از سیاست به معنی سیاست آگاهی می‌یافتند! و اکنون ادامه بحث...

بعدهای درونی انسان، به حدی است که

ابعاد روحی و درونی جوان، اساساً

آپیش، دارا بودن فطرت و سرشتی دست-
نخورده، در گرایشهای خویش بسیار صادق
است و معمولاً تا آنجا که عوامل انحراف،
وی را منحرف نسازند، به نیکیها، پاکیزه
مردانگیها، آزادیها و... گرایش پیدا
می کند، چون آزادی و آزادی را
صمیمانه دوست میدارد، زودتر به آزادگان
و آزاد مردان مهر می ورزد و مجذوب آنان
می گردد.

هنگامی که پیامبران الهی، مردم
جهان را به توحید و فضائل اخلاقی دعوت
می کردند، بیشترین کسانی که دعوت آنان
را لیبك می گفتند، نوجوانان و جوانان
بودند.

قَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِذْ أَخْبَرَهُ بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّن قَوْمِهِ
عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ .

«قوم موسی (ع) از ترس فرعون، به
او ایمان نیاوردند جز نوجوانان ایشان».
رسول اکرم اسلام (ص) در این مورد
فرمودند: (۲) «... درباره جوانان، بر
شما سفارش می کنم: « با آنان به نیکی
رفتار کنید» که آنان، دارای قلبی رقیب ترو
فضیلت پذیرترند، خدای متعال، مرا بر-
انگیخت تا مردم را به رحمت الهی مزده

در یک مقاله و چند مقال، نمی توان همه
آنها را مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار
داد ولی تا آنجا که بابت ما ارتباط دارد،
برخی از خصوصیات روحی جوانان را «به
طور خلاصه و فشرده» مورد توجه قرار
می دهیم .

بحران روزهای بلوغ : بر-
مخاطره ترین روزهای زندگی انسان ،
ایام بلوغ، نوجوانی و جوانی است.

نوجوان و جوان هر لحظه با تضادهای
گونگون، روبرو می شود، از یکسو احساس
استقلال می کند و نمی خواهد زیر بار کسی
باشد و از سوی دیگر وابستگی خویش را
به پدر و مادر و محیط خانوادگی عملاً نمی تواند
انکار نماید.

غرائز، شهوات و میل جنسی در وی
بروز می کند، خود را مردی بزرگ با خانمی
عادل می شمارد، تا آنجا که بزرگترها و
پدر و مادر را، قدیمی و بی اطلاع دانسته
کمتر زیر بار آنان می رود و بالاخره این
دوران، دورانی پرماجرا، طوفانی و پراز
حوادث و تضادها است...

گرایشهای صادقانه

نوجوان، بر اثر داشتن قلبی پاک و بی-

۱- یونس ۱۰

۲- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : أَوْصِيكُمْ بِالشَّبَابِ خَيْرًا فَإِنَّهُمْ أَرْقَى أَفئِدَةً، إِنَّ
اللَّهَ يَعْثُبُنِي بِشَبَابٍ وَنَذِيرًا فَخَالَفْنِي الشَّبَابَ وَخَالَفْنِي الشَّبَابَ ثُمَّ قَرَأَ «فَطَالَ عَلَيْهِمُ
الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ» . کتاب شباب قریش ص ۱

سَقَّهَ أَحْلَامَنَا وَسَبَّ آيَهُنَا وَأَفْسَدَ شُبَّانَنَا...» (۲)

مردی در میان ما قیام کرده و ادعا دارد که: فرستاده خدا است، او افکار ما را نادرست و سفیهانه میداند و برخدایان ما بد می گوید و جوانان ما راه ناسد میکشاند...»

«ابوجهل» نیز که از رجال و سیاستمداران کفار مکه بود، ضمن سخنرانی مهیج خویش در «به اصطلاح» کنفرانس «دارالندوة»، به جمله: **أَفْسَدَ شُبَّانَنَا**، بیشتر تکیه کرده از گرایش شدید جوانان به رسول اکرم (ص) به سختی اظهار نگرانی و نازاحتی نمود. (۳)

آزادی خواهی:

جوان دارای روحی آزاده و عاشق آزادی و آزادی خواهی است، با اینکه ممکن است «به عللی که بعداً بحث خواهیم کرد»، معنی صحیح «آزادی» را به دست نیآورد ولی با ارتباط روحی و فطری خویش آزادی را دوست می دارد و برای آن فعالیت و کوشش می کند و حاضر است همه چیز را فدای آزادی نماید و این موضوع به قدری واضح و روشن است که نیازی به آوردن شاهد و مثال نیست، و هر روز می توان آن را در همه جا مشاهده کرد.

آزادی نامحدود یا بی قید و

بندی

دهم و از عذاب و کید او بترسانم، جوانان سخنانم را بپذیرفتند و با من عهد بستند و هم پیمان شدند ولی پیران، از پذیرش گفتارم سرباز زدند و به مخالفتم، برخاستند.

سپس این آیه را تلاوت نمودند:

«قَطَّلَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدَ فَقَسَّتْ قُلُوبُهُمْ»
(۱)

«مردم کهنسال، مدت زندگیشان به طول انجامیده و دچار تساوت قلب و سخت دلی شده اند.»

در طلوع خورشید درخشان اسلام، همه کسانی که از درونی بی آرایش و پاک برخوردار بودند، اسلام را از جان و دل می پذیرفتند و از این رو، جوانان که معمولاً از آلودگی های روحی منزهدن و سرشتی سالم دارند، با آغوش باز به استقبال نبی مکرم اسلام (ص) میشتافتند و اطراف او را می گرفتند و با پاکی و خلوص، برای او فداکاری می کردند، تا آنجا که پدران و مادران متعصب و لجاجت، از این وضع نگران شده شکایت می کردند و مسلمان شدن جوانان را فساد و گمراهی میخواندند!

«عتبه» که یکی از رجال مشهور مشرکان مکه بود، به «اسعد بن زراره» گفت:

«خَرَجَ فِيمَنَا رَجُلٌ يَدْعُنِي بِرَسُولِ اللَّهِ»

۱- سوره حدید آیه ۵۷

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۴۰۵

۳- مدرک قلی، ص ۴۱۵

دربه کاربردن واژه «آزادی» آزادی مطلق
و بی قید و بند را در نظر می گیرند، و در
دفاع از این طرز تفکر، خشمگینانه می-
کوشند!

«وہل دورانت» می نویسد:

جوانان، با تمایل سوزان به آزادی،
معمولاً «به علل گوناگون»، به دنبال
آزادی تند و افراطی می روند و برای آن
محدودیت و اعتدالی قائل نیستند، غالباً

«... جوان که پس از سالها نازپروردگی، از خانواده به اجتماع
«قدم می نهد: خود را آزاد می باید و جام لذت آزادی را تاجرعه»
«آخر سر می کشد و با توحش نعره می زند و می رود تا دنیا را بگیرد»
«و از نو بسازد».

«جوان، جسور و بی باک است، آشوب و ماجرا را بیش از غذا»
«دوست می دارد! عاشق برترین چیزها و مبالغه ها و نامحدودیت»
«ها است، زیرا انرژی فراوان دارد و سخت می کوشد تا قدرت»
«خود را آزادی و رهائی بخشد و هر چیز تازه و خطرناک را دوست»
«میدارد».

«جوانی انسان، به نسبت و به اندازه خطراتی است که پیش»
«می گیرد».

«جوان، با اکراه و بی میلی به نظم و قانون، تن در میدهد، آنجا»
«که نعره و فریاد وسیله حیاتی او است، از اوسکوت و خاموشی می-»
«خواهند، آنجا که سخت مشتاق فعالیت است، از او آرامی و انفعال»
«می خواهند، آنجا که از خون خودش، پیوسته مست است، از او»
«اعتدال و هشاری می خواهند».

«جوانی، سن بی قیدی و بی بند و باری است و شمار آن این است:»
«هیچ چیز مانند زباده روی، مایه کامیابی نیست!»
«جوانی خستگی ناپذیر است، زندگی او در زمان حال است و افسوس»
«گذشته را نمی خورد و از آینده نمی ترسد. و با خوشدلی و سبک»
«روچی، از تهیای بالا می رود که قله، آن طرف دیگر را از چشم»
«او پنهان داشته است.»

بقیه در صفحه ۴۴

سال بیست و یکم شماره ۶

دکتر احمد مہشتی

وہابیوں کی استکبار!

در جامعہ توحیدی ، رویت والوہیت و حاکمیت از آن
خداست و در جامعہ شرک آلود ، از آن مستکبرانست

* مستکبر در برابر آنچه خلاف هوای نفس اوست ، تسلیم نمی‌شود این همان چیزی است که در بحث‌های گذشته آن را استبداد نامیدیم معنی استبداد همین است کہ انسان تابع هوای نفس خویش باشد و بہ نظریہ‌ها و عقاید دیگران احترام ننهد، قرآن گویا بہ اینگونه افراد خطاب می‌کند آنجا کہ می‌فرماید :

افکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم (بقرہ ۸۷)

: آیا ہر گاہ رسولی بسوی شما بیاید و چیزی بیاورد کہ خلاف هواہای نفسانی شماست

مستکبر می‌شوید !

چہ فرق می‌کند کہ انسان در برابر پیامبران خدا بایستد و استبداد بہ خرج دہد یا در

برابر مردم آزادہ و باایمان یاد در برابر خدا ؟ !

شیطان نیز استبداد بہ خرج داد و از سجده بہ آدم امتناع کرد زیرا معتقد بود کہ او از آتش و آدم

از خاک است و نباید موجود آتشی در برابر موجود خاکی تعظیم کند بہمین جهت است کہ قرآن ،

شیطان را ہم مستکبر نامیدہ است آنجا کہ می‌فرماید :

الابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین (بقره ۳۴)

: فرشتگان سجده کردند ولی شیطان امتناع کرد و مستکبر شد و از کافران بود .
 فرعون یکی از مظاهر استکبار است او مردی مستبد بود و اسرائیلیان را به استعمار خود
 در آورده و در استعمار آنها می کوشید قرآن درباره اومی گوید :

واستکبر هو و جنوده فی الارض بغیر الحق (قصص ۳۹)

: او و سباهانش در روی زمین ، به ناحق استکباریسه خود کرده بودند .
 این مظهر استبداد ، آنچنان بی اعتنا به حقوق و آزادی انسانها در عقیده و ایمان بوده که
 وقتی دید ساحران در برابر خدای موسی بسجده افتادند ، به آنها چنین گفت :

آمنم به قبل ان آذن لکم ان هذا لکم مکر تموه فی المدینه لتخرجوا

منها اهلهما (اعراف ۱۲۱)

: چرایش از آنکه من بشما اذن دهم به موسی ایمان آورید ؟ ! این نیرنگی است
 که شما در این شهر به کار بردید تا مردم آن را بیرون کنید .
 سپس به آنها گفت :

لا لظعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین (اعراف ۱۲۲)

: دستها و پاها ی شما را بطور مخالف قطع می کنم و آنگاه همه شما را ابدار می آویزم .
 مستکبر برای اینکه بتواند در راه استبداد و استعمار و استعمار تلاش کند باید
 از گناه و جنایت باکی نداشته باشد و یک مجرم واقعی باشد چنانکه خداوند درباره اینگونه
 افراد می فرماید :

افلتم تکن آیاتی تنلی علیکم فاستکبرتم و کنتم قوما مجرمین (جاثیه ۳۱)

آیا آيات من برای شما تلاوت نشد ؟ شما مستکبر شدید و مردمی مجرم بودید .
 مستکبران مانع خیر و صلاح و سدا وورشده مردم هستند و مگر مستبدان و استعمار
 گران و استعمار کنندگان و استعمار گران کاری بالاتر از این انجام می دهند ؟ ! چنانکه
 شکوه مستضعفان را از مطالب مستکبران چنین باز گو کند .

يقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لو لانتم لکننا مؤمنین (سبا ۳۱)

مستضعفان به مستکبران می گویند ، اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم .

* * *

بررسی بیشتر در قرآن کریم روشن می سازد که مستکبر در برابر آیات خدا دهن کجی
 می کند و فرستادگان خدا را تکذیب می نماید و سرسختانه در برابر مردم مستضعفی که
 می خواهند به راه خدا بروند ، سد راه می شود و اسبابی فراهم می کند که مردم را به فریب

واغفالشان کند .

مستکبر به این اندازه قانع نیست که خودش کفر به ورزد ، بلکه می کوشد که مردم مستضعف را در راه کفر به حرکت در آورد و آنها را از رشد و آگاهی و بیداری محروم گرداند . از آنجا که قرآن کریم معمولا « مستضعف » و « مستکبر » در برابر هم قرار می دهد و کارزشت و خائنانه استضعاف را به مستکبران نسبت می دهد ، استفاده می کنیم که مسؤول بدبختی های مستضعفان ، مستکبرانند ، اینهاست که مستضعف را به تب شدید استضعاف گرفتار می کنند و اینهاست که مستضعفان آگاه را به شکنجه گاه ها می برند و تسلیم دژخیمان خون آشام می سازند ، تنها یک گروه از مستضعفان آگاه با اینها سازشکاری می کنند و به آنها توان و نیرو می بخشند اما سایر مستضعفان پا آگاهی ندارند ، یا اگر دارند ، سازشکار نیستند . مستکبر ، خود را صاحب اختیار و « رب » مردم می داند مردم مستضعف و بی توان « اربابی » جز مستکبران ندارند و آنها با زور و زور و تزویر ، همواره در راه حفظ مسند اربابان خود می کوشند .

که گاه ، مستکبر می کوشد که در میان مردم بر مسند الوهیت به نشیند و مستضعفان ، او را به عنوان معبود و « اله » پرستش کنند . بدین جهت بود که فرعون به موسی گفت :

لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین (شعراء ۲۹)

اگر معبودی غیر از من انتخاب کنی ، ترا گرفتار و زندان خواهم کرد .

مستکبر ، خود را وارث و صاحب تخت و تاج می شناسد و مسند پادشاهی را از آن خود می داند و مستضعفان را رعایای خویش می شناسد .

از بررسی آیات مربوط به مستکبران ، در قرآن کریم ، به این نتیجه می رسیم که مستکبر در نظام شرك آلود اجتماعی ، خود را « رب » و « ملك » و « اله » مستضعفان می داند و انتظارش این است که مستضعفان او را « رب » خود بدانند و به « استعمارش » تن دهد او را پادشاه و ملك خود بدانند و به استبدادش داخلی شوند .

* * *

حال اگر به خواهیم جامعه را از همه این خطرات و بدبختی ها آزاد کنیم و تمام نشانه های استعمار و استبداد و استعباد و بالاخره استضعاف را محو سازیم و محیط شرك آلود جامعه را به زیب و زهور توحید بیارائیم ، باید یکباره همان « الله » را هم « رب » و هم « ملك » و هم « اله » خود بشناسیم و افراد جامعه را از مسند « کبیر » بودن و « مستکبر » بودن و (مستکبر) بودن فرود آوریم و کار سیاست و حکومت و ولایت را برای انسان ها بر اساس

ضابطه لیاقت و شایستگی و ایمان و تقوی قرار دهیم و این کار از نظر مقام و موقعیت اجتماعی ، هم طراز کارها و مشاغل دیگر قرار دهیم و فرتی میان يك بقال و يك فرماندار یا يك بناء و يك نخست وزیر یا يك رهبر قائل نباشیم که قرآن در آخرین سوره همین حقیقت را بیان می کند :

**قل اعوذ برب الناس ملك الناس، اله الناس من شر الوساوس الخناس
والجنة والناس الذي يوسوس في صدور الناس**

بگو : پناه می برم به رب مردم ، ملك مردم و معبود مردم ، از شروسوسه گر خناس از جنیان یا مردم که در دل های مردم وسوسه می کند .

وقتی بناست که مردم (رب) و (پادشاه) و (معبودی) جز (الله) نداشته باشند ، هیچ سیاستمدار و دولت مردی و حکومت داری حق ندارد برای خود بر دیگران امتیازی قائل شود و همین است نظام توحیدی اسلام و مبادی آنان که این نظام را نمی خواهند ! آری در جامعه اسلامی ، آن که حقیقتاً (رب) و (الله) و (ملك) و (مالك) است ، (الله) است و بنابراین ، مردم ، گرفتار (ارباب) متفرق و (الله) متعدد و (ملوك) توسعه طلب و مفسد و (مالك) های حریص و موش صفت و گنجور ، نیستند و می توانند در صراط مستقیم (الله) به وحدت بزرسند و با (اعتصام بحبل الله) خود را از تفرقه اندازی های گروه های انحصار طلب ، رها سازند و از تعادل ثروت در بر تو اجراء دقیق و صحیح اقتصاد اسلامی برخوردار گردند و سازمان دهنده (امة واحده) نهائی باشند که طراح آن خداوند متعال است .

اجرای حد در سرزمین دشمن !؟

عن ابی عبدالله عن امیر المومنین (ع)

قال لا اقيم على احد حداً بارض العدو حتى يخرج منها اثلاً

تلحقه الحمية فيلحق بالعدو.

علل الشرايع ص ۳۳۱

علی (ع) فرمود:

در سرزمین دشمن (و کفر) بر کسی حد جاری نمی کنم تا از آنجا خارج

شود زیرا ممکن است تعصب باعث شود که ملحق به دشمن گردد.

رعایت قانون مساوات در

اسلام

در اسلام امتیاز طلبی به هیچ وجه مطرح نیست

تکرار کرد، گوش دادم، گمان کرد بدنیا
خواهش اومی روم و دینم رابه اومی فروشم
واز روش خود منحرف می شوم.

این دفعه قطعه آهنی را سرخ نمودم
وبه بدن اونزديك کردم تا عبرت بگیرد،
ناگهان ناله جان خراشی برکشید، به او
گفتم، کسانت به عزایت بنشینند، تو از يك
قطعه آهنی که دست انسانی آن رابه شوخی
سرخ کرده انت این چنین ناله می کنی؟
ومرا به طرف آتش می کشانی که غضب
خداوند جبار آن را برافروخته است، تو
از اندك آزاری چنین می بالی من از زبانه
آتش ننال می؟

واز این عجیب ترا جریان آن راهزن

علی (ع) در یکی از سخنان خود در نهج-
البلاغه خطاب به مسلمانان می فرماید:
«به خدا قسم اگر روی خا رهای جان-
خراش، شب را به روز برسانم و با غل و
زنجیر روی زمین کشیده شوم برای من
گوارا تراست از اینکه خدا ورسولش را
روز قیامت ملاقات کنم در حالی که به بعضی
از بندگان خدا ظلم کرده باشم..»

آنگاه اضافه می کند: «به خدا سوگند
عقیل را دادم که با فقر دست بگریبان شده
نزد من آمد و يك صاع گندم از مال شما از
من می خواست.

بچه های عقیل را دادم رنگ پریده
و پریشانند، عقیل درخواست خود را

همچنین طبری در تاریخ خود از «ابورافع» (کلید دار بیت المال در زمان امیرمؤمنان) نقل می‌کنند که روزی امیر مؤمنان وارد خانه شد، دید یکی از دخترانش با گردن بندی خود را آراسته است، آنحضرت گردن بند را می‌شناخت که جزه بیت المال است، فرمود: به خدا سوگند حدسرت درباره او جاری می‌کنم...» (۲)

ولی در اخبار ما وارد شده است که گردن بند را به عنوان عاریه با قید ضمانت گرفته بود.

همی که علی (ع) از موضوع با خبر شد، هم ابورافع را به شدت توبیخ و ملامت کرد و هم به دخترش فرمود: دخترم هرگاه عاریه با ضمانت نبود دستور میدادم دستت را به خاطر دزدی از بیت المال قطع می‌کردند که این نخستین دستی میشد از بنی هاشم که به خاطر حد قطع می‌گردید. (۱)

و همچنین عتاب آنحضرت به یکی از فرزندانش که برای مهمانش يك من عسل از بیت المال به عنوان قرض درخواست می‌کرد، و دهها داستان دیگر که در کتب تواریخ مسطور است، همه نمایانگر بیکار بی‌امان آنحضرت با فکرا امتیاز طلبی است و

شب بود که شب هنگام بر من شبیخون زد و ظرف سرپوشده‌ای با خود آورد، که معجونی بود، در نظر من آن را با آب دهان مار گزنده باقی آن آمیخته بودند (شورینی و یا حلوائی بود که اشعث بن قیس، شبانه به خانه علی (ع) فرستاده بود تا از این راه استاننداری يك استان بزرگی مانند آذربایجان را به چنگ آورد و خون مرد مرا بمکد!!).

به او گفتم صله است یا زکات و یا صدقه!؟

گفت هیچکدام، هدیه ناقابل است! گفتم: مادران داغدار در عزایت شیون کنند، آیا آمده‌ای مرا از راه دین خدا بفریبی؟! آیا دیوانه شده‌ای؟ هدیان می‌گوئی؟ والله اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در زیر مدار خود دار ده من دهند، در مقابل آنکه خدا را معصیت نمایم درباره مورچه‌ای که پوست دانه جوی را - که حق اوست - از او بازستانم، چنین کاری نمی‌کنم». (۱)

البته این سیاست عادلانه به همان اندازه که برای طبقه مستضعف و فقیر خوشایند بود به غرور و خود خسواهی و برتری طلبی امتیاز طلبان و متجاوزان به حقوق دیگران لطمه وارد می‌ساخت.

۱- نهج البلاغه: صبحی الصالح ص ۳۴۹

۲- تاریخ طبری ج ۳ جزء ۶ ص ۶۰

۱- بحار الانوار چاپ جدید ج ۴۰/۳۳۸
سال بیست و یکم شماره ۶

اجراء حد استادگی نمود برای حق خلافت خود مقاومت نفرمود.

و چون علی (ع) بغلات رسید عیدال فرار کرد و پیش معاویه رفت. (۲)

می گویند: «روزی گروهی از موالی به حضور امیرمؤمنان (ع) رفتند و از اعراب شکایت نمودند و گفتند: رسول خدا هیچگونه تبعیضی میان عرب و غیرعرب در تقسیم بیت المال و یا در مورد ازدواج قایل نبود، بیت المال را بین مسلمانان بالسویه تقسیم می کرد و سلمان و بلال و صهیب در عهد رسول خدا با زنان عرب ازدواج کردند ولی امروز اعراب میان ما و خودشان تفاوت قائل هستند.

علی (ع) از شنیدن این مطلب ناراحت شد و با عربها در این باره به گفتگو پرداخت اما مفید واقع نشد، فریاد کشیدند: ابدأ ممکن نیست.

علی (ع) در حالی که از این جریان خشمناک شده بود به میان موالی آمد و گفت با کمال تأسف اینان حاضر نیستند با شما روش مساوات پیش گیرند و مانند يك مسلمان متساوی الحقوق باشما رفتار کنند من به شما توصیه می کنم که کسب و تجارت پیشه کنید و خداوند به شما برکت خواهد داد. (۳)

و همچنین می نویسند: در دوران خلافت علی (ع) میان يك زن عرب و يك زن

روش قاطع او را نشان می دهد در مورد سیاست مالی.

علی (ع) نه تنها در امور مالی وحیف و میل بیت المال حساسیت فوق العاده داشت بلکه در ضمن دستوراتش نیز به قضات تأکید می کرد که در همه حال قانون عدل و مساوات را مراعات کنند و بی جهت کسی را بر کس دیگر ترجیح ندهند، به «شریح قاضی» می فرماید: «در مجلس خود، احدی را بر دیگری ترجیح مده و یکی را مسرور مساز و اگر خشمناک شدی، بر خیز و هرگز در حالی که عصبانی و خشمناک هستی، داوری مکن»!

نباید تماشاچی صحنه های بی-عدالتی بود

آری او بود که عدل و مساوات اسلامی اجرا می کرد و نسبت به آن بی نهایت حساسیت داشت، او بود که در مقابل تبعیضات و تمصبات عربی که از ناحیه خلفای اموی میان عرب و غیرعرب صورت می گرفت، از «حق»، «موالی» (زبردستان) دفاع می کرد، او همیشه عقیده داشت که عیداله پسر عمر بدون محاکمه، هر زمان ایرانی را به خونخواهی پدرش کشته است و باید قصاص شود و آن اندازه که برای

۲- موسوعه عقاد ج ۲/۷۹۷

۳- بحار الانوار ج ۹ ص ۱۲۴

این بود که پیش چشم او که مدعی بود
 مرا با لقب یاد کردی و بدینوسیله ، ا بر
 او ترجیح دادی ، در صورتی که تقاضای
 مساوات اسلامی این بود که بین من و
 او تفاوتی قائل نشوی زیرا مسلمان و
 یهودی از نظر قانون برابرند». (۲)

* * *

از این مهتر، آن داستانی است که در
 دوران خلافت برای خود آن حضرت اتفاق
 افتاد .

می گویند : « علی (ع) زره جنگی
 خود را پیش يك مرد مسیحی یافت، او
 را به نزد « شریح » که قاضی خود او
 بود، آورد ، تا مثل يك فرد عبادی به
 محاکمه پردازد ، و گفت : این زره مال
 منست و من آن را نه به کسی فروخته‌ام
 و نه هبه کرده‌ام .

شریح از مرد مسیحی پرسید : در
 آنچه که علی (ع) می گوید چه نظر داری؟
 مرد مسیحی گفت : این زره مال
 منست و البته امیرمؤمنین هم پیش من
 دروغگو نیست .

شریح از علی (ع) پرسید ، یا علی
 (ع) شما بینة و دلیلی بر مدعای خود
 دارید ؟

علی (ع) خندید و گفت : نه!

ایرانی اختلاف واقع شد و کار به آنجا کشید
 که هر دو بخدمت حضرت علی (ع) شرفیاب
 شدند و علی (ع) با عدالت میان آن دو
 قضاوت کرد و هیچگونه تفاوتی میان آنها
 قائل نشد .

و این، بر زن عرب بسیار سنگین آمد و
 زبان به اعتراض گشود، علی (ع) در همین
 موقع از زمین دو مشت خاک برداشت و به
 دقت به آن خاکها نظر افکند و آنگاه فرمود:
 «من هر چه تأمل می کنم ابداً میان این دو
 مشت خاک فرقی نمی بینم» .

حتی علی (ع) مانند سایر مردم در
 دادگاههای عمومی حاضر میشد و تساوی در
 برابر دادگاه را رعایت می کرد:

در زمان خلافت عمر، یکنفر یهودی
 بر علیه امیرالمؤمنین (ع) اقامه دعوی
 کرد و مرافعه به محکمه رفت ، عمر که
 شخصاً قضاوت را بهوه گرفته بود، روبه
 علی (ع) کرد و گفت: یا اباالحسن! در
 کنارشاکي بایست! و علی (ع) را با لقب
 «اباالحسن» خطاب کرد.

علی (ع) از طرز بیان عمر رنگش متغیر
 شد ، عمر پس از پایان جلسه به علی (ع)
 گفت :

یا علی ! از اینکه گفتم در کنارشاکي
 بایست ، از این جمله ناراحت شدید .
 حضرت فرمود: هرگز! ناراحتی من از

بروردگار جهان نیست و حضرت محمد
(ص) پیامبر و بنده اوست .

این زره ، به خدا مال تو است با امیر
المؤمنین و من موقعی که شما از جنگ
« صفین » برمی گشتید پشت سرماه شما
آمدم و آن را از روی شتر شما برداشتم علی
هم فرمود:

اکنون که تو اسلام آوردی من آن را بتو
می بخشم. (۱)



۱- از کتاب «عقربیه الامام» از عباس محمود العقاد

بدین ترتیب قاضی به نفع مرد نصرانی
رای داد و او زره را برداشت و براه افتاد.
علی (ع) او را می نگریست .

ولی مرد مسیحی چند قدمی پیش
نرفته بود که برگشت و گفت : تصدیق
می کنم که این احکام ، احکام پیامبران
است ...

امیرالمؤمنین مرا پیش قاضی خود می-
برد تا معاکمه شویم و قاضی هم علیه وی
حکم صادر می کند :

من شهادت می دهم که خدائی جز

بقیه از صفحه ۳۵

« جوانی سن احساسات تند و رغبات ناافسرده است. هنوز تکرار »
« و نومیدی، حوادث را تلخ و ناگوار نساخته است ، آنچه مهم و »
« با شکوه است، شور و شوق است، خوشی یعنی آزادی غرائز و »
چنین است جوانی. »

آنگاه در ادامه این گفتار، این نکته ظریف را خاطر نشان می سازد:

«... آنچه در زندگی غم انگیز است، این است که در آن، عقل و »
« حکمت وقتی فرا میرسد که جوانی از دست رفته است ، کاش »
« جوانی میدانست و پیری می توانست. » (۱)

باك وجسور است و هر نوع احتیاط و رعایت
مصلحت را سازشکاری و جبن پنداشته ،
آزاد می کند! ...

آری، جوان، در عین پاکی و بی-
آلایشی، در عین صفا و آزاد منشی ، در
بی قیدی و بی بند و باری نیز فرومی افتد، و
دربرخورد با مسائل حیات و زندگی، بی-

(ادامه دارد)

۱- لذات فلسفه ص ۹۴۱

مکتب اسلام